

خلاصہ رسالہ ہامی وکتری

پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طبق سنت دانشکده در هر دفتر از مقالات
و بررسیها خلاصه ویا گزارش برخی پایان نامه های
دکتری به چاپ می‌رسد و در این دفتر خلاصه‌ای
از رساله دکتری آقای دکتر احمد خسروجردی تحت
عنوان « آراء خاصه صدر المتألهین در باره نفس
با توجه به آراء متفکران دیگر » از گروه فلسفه
و حکمت اسلامی به چاپ می‌رسد. این رساله در
تاریخ ۱۳۵۳/۲/۱۲ به تصویب رسید.

« مقالات و بررسیها »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سیری در روش‌شناسی صدرالمتألهین

بحث از نفس و احوال آن در تاریخ فکر بشر سابقه‌ای بس طولانی داشته و تا امروز نیز مورد توجه کامل و عمیق اندیشمندان و صاحب‌نظران می‌باشد. در مقام این بحث نسبت به سایر مباحث دیگر انسانی همین قدر بس، که گروهی از محققین نه تنها معرفت نفس را در صدر شناخت اشیاء دیگر قرار داده، بلکه معرفت آنرا پایه و اساس سایر معرفت‌های دیگر دانسته‌اند.

فیلسوف عرب‌کندی در رساله (فی حدود الاشیاء و رسومها) آنجا که فلسفه را از نظر قدمای فلاسفه تعریف کرده، می‌گوید: بعضی از آنان فلسفه را عبارت از شناخت آدمی نفس خویش را دانسته‌اند.^۱ البته علت ارتباط معرفت‌النفس با سایر معرفت‌ها و اینکه شناخت نفس و حالات آن مقدم بر هر شناخت و معرفتی است، بدیهی است. زیرا آگاهی هر فرد انسانی از حقایق و اشیاء خارجی از طریق تصویر و صورت‌هایی است که ذهن او از آن اشیاء ساخته، و تا کیفیت این تصویر و صورت‌سازی‌ها و سپس ارزش این صور که معلومات و مدرکات هر انسانی را تشکیل می‌دهند روشن نشده قهراً راهی بواقعیات برای آدمی نخواهد بود و شاید به همین جهت است که صدرالمتألهین که

۱ - رسائل الکندی الفلسفیه ط. مصر ، ۱۹۵۰ ، رساله فی حدود الاشیاء و رسومها ،

خود قهرمان این بحث است صریحاً معتقد است که آنکه خود را شناخته و جاهل به نفس خویش است وی را حکیم و علم و دانش او را حکمت نباید نامید.

اکنون که تا حدودی اهمیت این بحث روشن گردید ، باید باین نکته نیز توجه داشت که علم النفس را از دو طریق میتوان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد . اول از طریق نظر در جوهر و حقیقت نفس و تعیین آغاز و انجام آن . دوم از طریق نظر در کیفیات نفسانی ، نمودها - حالات و ظواهر آن از قبیل احساسات ، ادراکات ، افکار و تعیین علل و قوانین آنها .

در روانشناسی جدید قسم اول را روانشناسی عقلی و فلسفی و یا تأملی نامیده و قسم دوم را روانشناسی علمی و تجربی مینامند . این قسم از روانشناسی یعنی روانشناسی علمی و تجربی که موضوع روانشناسی جدید است همزمان با پیشرفت سریع علوم در قرون اخیر به پیشرفت‌های چشمگیری نائل گردید ، ولی قسمت اول آن تقریباً بواسطه ابهام و اشکالاتی که در آن بود بصورت قدیمی و موروثی خود باقی ماند . و با اینکه بعد از ارسطو فلاسفه بزرگ و مشهور اسلام مخصوصاً ابن سینا و حکمای بعد از او تا پیش از صدرالمطالین در این موضوع بتفصیل وارد بحث شدند متأسفانه پیشرفت محسوسی در آن حاصل نگردید .

بنظر نویسنده شاید علت این عدم پیشرفت و وجود اشکالات این بود که فلاسفه اسلام به پیروی از فلاسفه مشاء مخصوصاً ارسطو و فلاسفه بعد از او بعضی از اصول و مسائل فلسفی را چه در علم النفس و چه غیر آن ، بعنوان اصول موضوعه و مسلم پذیرفته و بدون اینکه در خود این اصول تعمق کافی کرده و تجدیدنظر کنند بحث را

ادامه می‌دادند و در نتیجه به اشکالات اساسی و مبهمی برخورد میکردند که بصورت معما باقی میماند که فی‌المثل میتوان از جمله آنها یکی اصل روحانی نفس ارسطویی در علم النفس و دیگر اصل امتناع حرکت جوهریه را که هر دو از اصول موضوعه و مسلم فلسفه مشاء است نام برد. ولی موقعی که نوبت به صدر المتألهین رسید او با همت عالی خود از ابتدا بخود این اصول توجه کرده و خود آنها را مورد شک و تردید قرار داد و با عقیده بابتکار و تجدید اصول و مسائل فلسفی دگرگونی‌هایی در حکمت مخصوصاً علم النفس بوجود آورد و بعضی از آن اصول را اساساً منهدم ساخت و بجای آنها اصول وزیربناهای دیگری بنا نهاد.

ملاصدرا اصل حدوث روحانی نفس را که تا زمان وی تقریباً از اصول موضوعه علم النفس بود باطل و بجای آن حدوث جسمانی را ثابت کرد و سپس از طریق خود نفس و دلائل قطعی دیگر اصل حرکت جوهریه را که امتناع آن بطور قطع از اصول موضوعه فلسفه مشاء بود باثبات رساند و با استفاده از کلید حلی که خود آنرا محکم کرده و در دست داشت یعنی اصالت وجود و سپس اثبات حرکت جوهریه که از محصولات اصالت وجود است ابواب علم النفس فلسفی را بکلی از صورت کهنه و موروثه پیش از خود خارج ساخت و صورت زنده و روح تازه‌ای در آن دمید و بجرئت میتوان ادعا کرد که او باب معرفت النفس را با افکار الهی خویش بروی دانشمندان بعد از خود گشود و متفکران اسلامی بعد از او همگی از خوان گسترده فیلسوف شیراز بهره‌ور گردیدند.

ملاصدرا در سفر نفس که سفر چهارم کتاب عظیم اسفار او است، در یازده باب که هر باب مشتمل بر چندین فصل و مجموع

آنها حدود ۱۰۶ فصل است به تجزیه و تحلیل نفس از ابتدای تکون و پیدایش آن تا آخرین مرحله نهائی وی پرداخت و آغاز و انجام و مبدأ و منتهای آنرا تشریح کرده است.

او اگر چه در مسائل کلی نفس از قبیل اثبات وجود نفس، جوهریت نفس، قوای نفس، حدود و تجرد و بقای آن با مشهور از فلاسفه مخصوصاً ابن سینا اتفاق نظر دارد ولی امتیاز و تفوق وی بر آنها در این علم بواسطه توفیقی است که او برحل مشکلات و کشف رموز و دقایق آن یافته و ما در این مقاله کوتاه و بسیار مختصری قسمتی از آنها اشاره کرده و جوینده را به رساله‌ای که در این مورد نوشته‌ایم حواله می‌دهیم.

صدرالمتألهین بعد از اثبات نفس و تعریف آن بطریقه فلاسفه پیش از خود نظریه خاصه‌ای دارد. میگوید: فلاسفه و جمهور از حکماء چنین عقیده دارند که تعریف نفس به (کمال اول برای جسم طبیعی آلی) بخاطر وجود اضافی و تعلقی نفس به بدن و بحسب اسم و عنوان نفسیت اوست و الا شناخت حقیقت نفس و کنه آن با قطع نظر از تعلقش به ماده بدن موکول به علم دیگری (علم الهی - فلسفه اولی) غیر از علم طبیعی است. با اینکه بعقیده ما حقیقت و ماهیت نفس عبارت از همین وجود اضافی و تعلقی است و همین نحوه وجود اضافی خود مرتبه ذات و حقیقت او میباشد و نفسیت نفس مانند ابوت اب یا بنوت ابن که لازمه آنها اثبات دو وجود منتهی یکی وجود جوهری و دیگری عرضی باشد نیست، بلکه نفسیت نفس و ماهیت آن عبارت از همین وجود تعلقی خاصی او است و تصور وجود دیگری برای نفس قبل از بدن که نسبت بان وجود نفس نبوده باطل و غیر صحیح میباشد. زیرا لازمه این قول این است که نفس از آغاز از جواهر عقلی،

مفارق از ماده و دارای فعلیت محصل بوده و سپس بواسطه عروض امری بروی ناچار به ماده بدن تعلق یافته و در نتیجه از عالم قدس مفارقت کرده است. با اینکه چنین امری محال میباشد زیرا اولاً ذاتی شیئی غیر قابل زوال از آن شیئی است و ثانیاً محل حوادث ماده جسمانی و مقارنات اوست و جواهر مفارق چون از ماده و مقارنات آن منزّه و پاکند قهراً از هرگونه سانحه و عارضه‌ای که خارج از ذات آنها باشد میرا خواهند بود و از طرفی نفس عبارت از کمال بدن است که از آن کمال و ماده بدن هر دو نوع کامل جسمانی حاصل گردیده و چگونه ممکن است از موجود مجرد و مادی نوع طبیعی مادی حاصل گردد؟ پس حقیقت امر این است که اقتران نفس ببدن و تصرف او در بدن امری ذاتی نفس و تابع وجود شخصی اوست و اضافه نفسیت برای نفس مقوم وجود او میباشد.

بعد از آن ملاصدرا با استفاده از اصولی که خود بنای آنرا محکم ساخته که عبارت از اصالت وجود و اشتداد در مراتب آن و نیز اصل حرکت جوهریه است، چنین نتیجه میگیرد که نفس مادامی که از قوه وجود جسمانی به فعلیت عقل مفارق نرسیده صورتی مادی است و از جهت دوری و نزدیکی آن از نشأت عقلی دارای درجات متفاوت میباشد و این تفاوت هم بواسطه شدت و ضعف و کمال و نقصی است که در وجودات آنهاست زیرا وجود است که قابل اشتداد و ضعف میباشد.

دیگر از مسائلی که در روانشناسی صدرالمتألهین قابل توجه و باعتراف آن حکیم از الهامات غیبی اوست، اثبات تجرد نفس حیوان میباشد. فلاسفه پیش از او مسأله تجرد نفس را منحصر به نفس ناطقه کرده و دلایلی را هم که برای اثبات روحانیت و تجرد نفس اقامه میکردند همگی درباره نفس انسانی بود و حتی بعضی از آنان مانند فارابی صریحاً تجرد نفس حیوان را مردود میدانستند.

ملاصدرا میگوید: دلایلی که فلاسفه برای تجرد نفس اقامه کرده‌اند، بعضی از آنها تجرد نفس را از بدن محسوس و مشاهد و عوارض آن اثبات میکنند. با اینکه در این جهت حیواناتی که دارای نفس متخیله و قوه باطنی شاعر بذاتند با انسان شریک بوده و در نتیجه مجرد بتجرد برزخی میباشند و دلایلی که اثبات تجرد نفس را از هر دو عالم یعنی عالم حس و مثال میکند تجرد آن قبیل از نفوسی است که مخصوص خواص از انسانهای عارف است نه تمامی انسانها و بدیهی است که افراد انسانی همگی در یک درجه نبوده، بلکه بیشتر آنها مجرد به تجرد برزخی و در حکم حیوانات میباشند.

ملاصدرا با توجه خاصی که به عالم مثال و صور برزخیه که واسطه بین عالم معقولات و عالم مادیات است دارد، عالم خیال متصل را در نفس حیوان مجرد از ماده و باقی دانسته و حتی برای نیروی خیال در انسان و حیوانات تامه بعد از فنای بدن حیات اخروی در عالم خیال منفصل (عالم مثال) قائل گردیده و در این جهت با فلاسفه قبل از خود مخالفت کرده است. نتیجه اینکه بنظر او حیوانات تامه یعنی حیواناتی که دارای قوه حفظ میباشند بطور قطع از عالم طبیعت مجردند و تجرد آنها تجرد برزخی است و تفاوتی که بین این نفوس و نفوس ناطقه کامله انسانی است باین است که نفوسی که دارای تجرد عقلی تام هستند میتوانند به عالم مفارقات ارتقاء یابند ولی آنهایی که دارای تجرد برزخی میباشند، مانند حیوانات تامه، و بسیاری از انسانها قابل چنین ارتقائی نیستند.

دیگر از آراء خاصه این فیلسوف بزرگ در علم النفس که آنرا بسیار گرانبها خوانده، و از آن زیاد نام میبرد و معرفت و شناخت توحیدافعالی حق را، مبتنی بر آن دانسته، مسأله وحدت نفس باقواست.

فلاسفه قبل از او چنین عقیده داشتند که در هر انسانی یک نفس است بنام نفس ناطقه و سایر قوای موجود از قبیل نفس نباتی و قوای آن و همچنین نفس حیوانی و نیروهای مختلف آن همگی معلول و منشعب از نفس ناطقه و منتشر در اعضاء و جوارح میباشند، و نسبت آنها به نفس ناطقه نسبت معلول به علت . اثر به مؤثر و آلت به صاحب آلت است و در نتیجه بمابینت بین نفس و قوای آن قائل بودند، ولی صدرالمتألهین با اینکه بتعدد قوا و تقدم بعضی از آنها بر بعضی دیگر معتقد است و برای هر یک از قوا بااستثنای نفس انسانی موضوع و محل خاصی قائل گردیده ولی در عین حال برای همه این قوا با نفس یکنوع اتحاد و جمعیت قائل شده و نفس انسان را که مبداء این قوا است در حد ذات حقیقتی وحدانی که در عین وحدت و بساطت، دارای درجات و مقامات گوناگون است، میداند و ما بین نفس و بدن یکنوع رابطه اتحادی قائل شده است.

بعقیده وی قوای جسمانی و نفسانی چه نباتی و چه حیوانی همگی شئون مختلف نفس انسانی اند که در هر جا بصورت نفس و یا نیروئی از نیروهای نفسانی ظاهر میگردند و نفس ناطقه انسانی حقیقت جامعی است که کلیه نفوس و قوای نفسانی و حیوانی در حیطه وجود و سعه ذات او قرار گرفته اند و اوست که در مقام فکر و تعقل بنام قوه عاقله و در مرتبه توهم بنام قوه واهمه و در مرتبه تخیل بنام قوه خیال نامیده میشود و نیز اوست که مبداء احساس و تحریک و سایر افعال و اعمال حیوانی است، و بهمین جهت بنام نفس حیوانی نامیده شده و از طرفی چون همین نفس مبداء تغذیه و سبب رشد و نمو جسمانی و نگهبان ماده و عامل بقای اوست نفس نباتی میباشد. پس نفس است که مبداء و مصدر کلیه افعال و اعمال طبیعی و نباتی و حیوانی

و انسانی است ، و در هر عملی از اعمال بدن دخالت مستقیم دارد ، و جمیع این قوا با اینکه متعدد و با یکدیگر متخالفند عین یک حقیقت واحد شخصیه اند که برای آنها وحدتی است جمعی که با این وحدت جمعی شامل همه این معانی و هویات میباشد .

پس بنظر ملاصدرا آنچه در بدن اتفاق میافتد همگی از ناحیه نفس و حتی ضربات قلب را عمل نفس میداند ، و آنچه را که مانسبت به قوا میدهیم همگی از شئون و مراتب اوست و این قوا و آلات در هر نشأه از نشأت بصورت مناسب با آن نشأه ظاهر میگردد .

دیگر از آراء خاصه ملاصدرا در روانشناسی خویش که آنرا از نتایج ریاضت ها و مجاهدت های طولانی خود دانسته و بسیار عزیز و پرجای معرفی کرده و برای شناخت نشأه دوم (معاد - قیامت) بسیار نافع و سودمند و موجب حل بسیاری از مشکلات در باب معاد جسمانی دانسته تجرد قوه خیال میباشد . فلاسفه پیش از او باستثنای نفس ناطقه عاقله که آنرا مجرد میدانستند سایر قوا را منطبق در ماده میدانند ، ولی بعقیده ملاصدرا اگرچه حواس ظاهری همگی مادی میباشند ، ولی قوای باطنی و مدارک باطن همگی مجرد بوده و منطبق در ماده معین و در محل خاصی از دماغ نمیباشند . بنظر وی همانطور که صور معقوله مجرد از این عالمند مدرک صور خیالیه نیز مجرد از این عالم میباشد . و سپس از طریق عدم انطباق خواص این قوه با خواص عمومی ماده تجرد آنرا ثابت کرده است . نتیجه اینکه بنظر او خیال قوه ای است جوهری و باطنی غیر از عقل و غیر از حس ظاهر و برای آن عالمی است غیر از عالم عقل و عالم طبیعت و در محلی از بدن و یا اعضاء و نیز در جهتی از جهات عالم طبیعت نیست ، بلکه مجرد از این

عالم است و در عالم جوهریه‌ای که واسطه بین دو عالم ، یعنی عالم مفارقات و عالم طبیعیات مادی است موجود میباشد .

صدرالمآلهین میگوید : اگر برای نفس غیرازقوه عقلیه ، قوه دیگری غیر جسمانی نباشد فنای عقول هیولانی بعد از فنای بدن قطعی بود ، چون فرض این است که عقل حاصل نشده و قوای جزئیة هم که حال در روح بخاری و اجسامند و قهراً همه اینها به مرگ ناپود و متفرق میگردند ولی بنا بر تحقیق ما ، قوای باطنی همگی مجردند ، و نفس موقعی که از این بدن مفارقت کرد این قوا مشایع او میباشند و نفس با این قوا از ادراکات صور جزئی و معانی جزئی برخوردار است و به تناسب احوال خود از این صورتها و ملکات بهره‌مند میشود .

دیگر از نظریات خاصه این حکیم درباره نفس ، کیفیت تعلق نفس به بدن میباشد . فلاسفه قبل از ملاصدرا تعلق نفس ببدن را بخاطر استکمال و کسب فضیلت وجودی دانسته و بدن را بهیچ قسم از اقسام علت ، علت وجود نفس و تشخیص آن نمیدانستند ، ولی صدرا تعلق نفس ببدن و احتیاج آنرا در حدوث و تشخیص دانسته میگوید : نفس در ابتدای تکون و حدوث در حکم طبایع مادی و محتاج به ماده مبهمه الوجود است و بدن علت مادی نفس و شرط وجود و حدوث و تشخیص او است و تعلق نفس ببدن برای استکمال و کسب فضیلت وجودی که بعد از بلوغ صوری و غالباً در حدود چهل سالگی است ، میباشد و این نوع از تعلق ، ضعیف ترین اقسام تعلق است و چنین تعلقی برای نفس نسبت به بدن مانند تعلق نجار به آلت نجاری است ، با این تفاوت که تعلق نفس به آلات بدنی طبیعی و ذاتی است و تعلق نجار به آلت نجاری خویش عرضی و خارجی میباشد ، پس نفس در ابتدای تکون عیناً مانند هیولای اولی خالی از هرگونه کمالات صوری

علاوه بر حرکات ظاهری و عرضی و محسوس که بر ظواهر اجسام حکمفرماست یک حرکت جوهری و عمیق و نا محسوس و ذاتی بر جوهر عالم حکمفرما میباشد. و این حرکت است که اصل و اساس سایر حرکت‌های ظاهری و محسوس میباشد.

بعقیده صدرالمتألهین ، همه عالم طبیعت از بسائط گرفته تا مرکبات از ماده و صورت و صورت هم چه صورت جسمی و چه نوعی و اعراض . همه و همه در حال سیلان و استحاله و تبدل ذاتی و جوهری اند و آن بان صورتهای نوعیه آنها متبدل به صورتهای کمالیه دیگر میگردد و نفس هم که از عالم طبیعت است مشمول همین قانون و محصول همین حرکت است و مبداء تکون آن ماده جسمانی است که طبق همین اصل از ماده شروع شده و مراحل ماده را پیموده تا بمرتبۀ نفس رسیده و سپس با پیمودن مراتب و مراحل نفس عقل مستفاد گردیده و با عقول متحد میشود. بنظر صدرالمتألهین نفس بعد از گذشتن از طبع و مراتب قوای جمادی جنین شده و تا موقعی که این جنین در رحم است در درجه نفس نباتی است ، باین معنی که فعلاً نبات است و چون هنوز دارای حس و حرکت نیست حیوان بالقوه میباشد. و همین قوه و استعداد حیوان شدن فصلی است که او را از سایر نباتات جدا ساخته و هنگامی که طفل از رحم خارج گردید نفس او نفس حیوانی است ، یعنی دارای فعلیت حیوان و در قوه انسان شدن میباشد . ، بعد از آن بتدریج بواسطه درك اشیاء و تفکر و استعمال عقل عملی و استحکام ملکات و اخلاق که ظاهراً در حدود چهل سالگی موجود میشود ، انسان بالفعل میگردد و در این موقع است که این انسان از لحاظ باطنی یا انسانی ملکی است و یا شیطانی که بهمان صورت در قیامت محسور میگردد .

نتیجه اینکه از نظر ملاصدرا اگر چه نفوس در اوایل فطرت از نوع واحدند ، ولی در حرکتی که برای آنها در ذات و جوهر حاصل میشود در نشانه دوم و عالم باطن ناگزیر بانواع گوناگون و حقایق مختلف و صورت‌های ملکی ، شیطانی ، بهیمی ، یا سبعی که حتی از لحاظ شکل و هیئت هم با یکدیگر متخالفند تبدیل میشوند .

فلاسفه قبل از او نفوس را نوعاً متحد دانسته و مخصوصاً این‌سینا نفوس انسانی را بعد از مفارقت از بدن نیز در نوع متحد ولی کثیرة العدد میدانند ، ولی بعقیده صدرا نفوس انسانی بعد از مفارقت بدن نه تنها متحد نوعی نیستند ، بلکه فرد فرد آنها با یکدیگر مختلف میباشند و همانطور که گذشت نفوس در نشانه دوم بانواع گوناگون و حقایق مختلف تقسیم میگردند .

صدرالمتألهین میگوید : این چنین عقیده درباره نفس اگر چه احدی از حکما بآن دست نیافته ، ولی از نعمت‌هائی است که خداوند بما الهام فرمود و برهان و تصدیق قرآن نیز مؤید آن میباشد .

پایان - احمد خسروجردی

۵۳/۲/۱۲

پرتال جامع علوم انسانی



پرو، شہادہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی